

<https://pecritique.com/>

نقد اقتصاد سیاسی
مهرماه ۱۴۰۲

غزه‌ی از هم گسیخته

برایان باربر^۱



MAHMUD HAMS / AFP via GETTY IMAGES

^۱ استاد ممتاز دانشگاه تنسی

جنگ و به‌واقع نسل‌کشی ارتش اسرائیل در غزه بازتاب گسترده‌ای در افکار عمومی جهانیان داشته است. تظاهرات و اعتراضات ضدجنگ نه تنها خاورمیانه که کم‌وبیش سرتاسر جهان را درنوشته است. از معترضان که در سرتاسر خاورمیانه و پایتخت‌های اروپایی مخالف جنگ غزه‌اند تا یهودیان صلح‌طلبی که با تقاضای آتش‌بس در غزه کنگره‌ی امریکا را تصرف می‌کنند. با این همه، به نظر می‌رسد افکار عمومی ایرانیان چندان با مردم غزه همدردی نشان نداده‌اند. البته شاهد چند رشته تظاهرات بوده‌ایم اما همه با سازمان‌یابی متمرکز دولتی. دلایل این امر چیست؟

تبیین دقیق دلایل این رویکرد مستلزم مطالعات و پیمایش‌های تفصیلی است، اما به‌طور کلی می‌توان (بدون ترتیب و اولویت‌بندی) روی عواملی از این دست متمرکز شد: چیرگی منطق «دشمن دشمن من دوست من است» بر بخشی از افکار عمومی، تعریف جنگ کنونی به‌عنوان منازعه‌ی حماس – اسرائیل، پیوند حماس با حاکمیت و پای‌بندی آن به اسلام سیاسی در شرایط مخالفت روزافزون بخش هرچه بزرگ‌تری از مردم با سیاست‌های حاکم و گرایش به سکولاریسم، مخالفت افکار عمومی با به‌اصطلاح جنگ‌های نیابتی در منطقه، صورت‌بندی مسأله‌ی فلسطین به‌عنوان جنگ مذهبی، سببیت و وحشیگری موجود در حملات اولیه‌ی حماس، پروپاگاندا‌ی سوگیرانه‌ی جریان‌های راست افراطی و رسانه‌های جریان اصلی اپوزیسیون به نفع اسرائیل،...

نکته‌ی قابل‌تأکید توجه به مخاطرات چیرگی چنین نگاهی است. چنین نگاهی به زیان جنبش‌های دموکراتیک و عدالت‌خواه داخلی است چراکه:

اولاً تصویری مغلوب و تحریف‌شده از روابط حاکم بر مناسبات ژئوپلیتیک دولت‌ها و قدرت‌های کوچک و بزرگ جهانی و منطقه‌ای و راهبردها و اهداف آن‌ها ارائه می‌کند. این تصویر تحریف‌شده نیز به‌نوبه‌ی خود به درکی نادرست از واقعیت‌های جهانی شکل می‌دهد و به دستور کار ناقص و یا نادرست جنبش‌های مردمی در عرصه‌ی عمل منتهی می‌شود. در کشاکش جهان بحران‌زده‌ی کنونی، قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای به دنبال منافع سیاسی و اقتصادی خود در این رقابت‌های نفس‌گیر هستند. اگر هم در مقاطعی این منافع با منافع مردم همسویی ظاهری داشته باشد، چنان‌که تاریخ بارها و بارها

نشان داده، در درازمدت و افق تاریخی این جنبش‌های مردمی هستند که در تبنانی با سایر قدرت‌ها فدا می‌شوند.

ثانیاً جنبش‌های دموکراتیک و عدالت‌خواه داخلی را از همراهی مؤثر بخشی از افکار عمومی منطقه‌ای و جهانی و به‌ویژه همبستگی‌های منطقه‌ای که برون‌رفت از بسیاری از بحران‌های کنونی مستلزم شکل‌گیری مؤثر آن است، محروم می‌کند. بحران‌های امروز ما اغلب در سطوح محلی قابل حل نیست و بعضاً ماهیتی فراملی دارند و حل آن‌ها نیازمند کوشش‌هایی فراتر از کشور خاص است و به همبستگی و همراهی مؤثر منطقه‌ای نیاز دارد. منافع مردم هر کشور خاص در نهایت در گرو شکل‌گیری همبستگی‌های مؤثر منطقه‌ای میان جنبش‌های طبقاتی، ملی، زنان و تمامی فرودستان خواهد بود. در غیر این صورت، آنچه از دل خاورمیانه‌ی بحران‌زده‌ی کنونی زاده می‌شود و تحکیم می‌یابد انواع دولت‌ها و جنبش‌های راست‌گرای افراطی است که این بحران‌ها را تعمیق می‌بخشند.

این‌ها مخاطراتی است که باید بیشتر مورد توجه قرار بگیرد. «نقد اقتصاد

سیاسی»

قرار بود دوشنبه‌ی گذشته به غزه بروم. این دیدار، در ادامه‌ی سلسله اقامت‌های سالانه‌ی چند هفته‌ای یا چندماهه‌ی من طی سه دهه‌ی گذشته به‌عنوان روان‌شناس اجتماعی برای مطالعه روی جوانان و خانواده‌ها بود. چیز اصلی که از آن تلاش آموختم این است که به‌رغم هزینه‌ها و آسیب‌های وحشتناک، فرد همیشه برای برخورداری از هویت، کرامت، وطن و حقوق اولیه‌ی انسانی و آزادی مبارزه خواهد کرد.

روشن است که در پی حمله‌ی سرسام‌آور حماس در روز شنبه هفتم اکتبر و پاسخ ارتش اسرائیل که حتی قبل از تهاجم زمینی اعلام شده، کل شهرک‌ها و محله‌های شهر غزه را ویران کرده بود، این سفر را لغو کردم.

روایت غالب که اکنون با قدرت در جریان است این است که حمله‌ی ۷ اکتبر بی‌دلیل و یهودستیزانه بود، داستانی که بسترهای وقوع این حادثه را نادیده می‌گیرد.

این امر نیم‌قرن تلاش فلسطینی‌ها را برای رهایی از مجازات کنترل نظامی اسرائیل نادیده می‌گیرد. در این جا برخی نکات مرتبط با این بستر، ویژه‌ی غزه ارائه می‌شود. غزه - اصطلاحی که اغلب مترادف با نوار غزه استفاده می‌شود - در جنگ شش روزه‌ی ۱۹۶۷ (همراه با کرانه‌ی باختری، بیت‌المقدس شرقی، بلندی‌های جولان و سینا) توسط نیروهای اسرائیلی فتح شد. اسرائیل غزه را ضمیمه‌ی خود نکرد و ساکنان آن را شهروند خود نکرد. مانند صحرای سینا هم غزه را به مصر پس نداد. در عوض، اسرائیل به‌طور رسمی غزه را به‌عنوان سرزمینی اشغالی در کنترل ارتش خود تعیین کرد. اسرائیل به‌جای تشویق توسعه‌ی اقتصادی این سرزمین، به‌طور نظام‌مند آن را از طریق فرایند «توسعه‌زدایی» تضعیف کرد. اصطلاح «توسعه‌زدایی» را همکارم سارا ابداع کرد که این تضعیف عامدانه را به‌طور کامل مستند کرده است.

از آن زمان تاکنون اسرائیل کنترل نظامی بر غزه را تشدید کرده است. در برابر این کنترل بود که اولین «انتفاضه» (در عربی به معنای خیزش) ۲۰ سال بعد در سال ۱۹۸۷ فوران کرد و شش سال به طول انجامید. کمپین پرتاب سنگ علیه چیپ‌ها و تانک‌های اسرائیلی که عمدتاً توسط جوانان هدایت می‌شد، ابتدا در غزه آغاز شد. این قیام به تعبیر خود اسرائیلی‌ها با «مشت آهنین» ارتش اسرائیل مواجه شد که به نیروی نامتناسب خود می‌بالد. در طی آن جنبش، بیش از ۸۰ درصد از خانه‌ها مورد حمله قرار گرفت، معمولاً در ساعات اولیه‌ی صبح سربازانی که به والدین توهین می‌کردند جوانی را که دیده شده بود در حال پرتاب سنگ بوده، می‌ربودند. به دستور [اسحق] رابین وزیر دفاع وقت، اکثریت بزرگی از مردان جوان (و بسیاری از زنان) گزارش دادند که مورد آزار کلامی، ضرب و شتم یا لگد، در معرض تیراندازی با گاز اشک‌آور، بیش از ۲۵ درصد اصابت گلوله، زندانی، شکنجه و شکستن عمدی بازوهای پرتاب‌کننده‌ی آنها با باتوم‌های نظامی قرار گرفته‌اند. این سابقه توسط تیم‌های تحقیقاتی من و دیگران به‌خوبی مستند شده است.

وقتی در سال ۱۹۹۶ روی غزه تأمل کردم، ۳۰ درصد از نوار غزه، از جمله حاصلخیزترین سرزمین غزه، به‌طور کامل در سکونت چند هزار شهرک‌نشین یهودی است. با عبور از کنار این شهرک‌های به‌شدت تحت حفاظت در جاده‌های خشک،

می‌توانیم چمن‌های زمردی درخشان را ببینیم که با آب شیرین چاه‌های عمیقی که فقط شهرک‌نشینان و نه غزه‌ای‌ها اجازه‌ی حفر آن را داشتند، سخاوتمندانه آبیاری می‌شوند. غزه‌ای‌ها محدود به استفاده از آب لایه‌ی بالایی آبخوان بودند که از قبل به شدت شور شده بود. همچنین شخصاً شاهد صحنه‌های تکان‌دهنده‌ی تحقیر فلسطینی‌ها بودم. صحنه‌ای که هرگز فراموش نخواهم کرد این بود که گروهی از مردان فلسطینی دستبند زده را از اتوبوس بیرون می‌کشیدند، سربازانی کاملاً مسلح که قدشان چندان بلندتر از تفنگ‌هایشان نبود و از پسران آن مردان بزرگ‌تر نبودند، آنان را وادار کردند روی زمین سنگی زانو بزنند و برسر مردان فریاد می‌کشیدند و آن‌ها را سگ خطاب می‌کردند.

تبلیغات گمراه‌کننده‌ای شده که خروج شهرک‌نشینان و سربازان توسط اسرائیل در سال ۲۰۰۵ هدیه‌ای به غزه‌ای‌ها بود، سخاوتی که با آن باید جامعه‌ای موفق ایجاد می‌کردند. این به‌رغم ممانعت (مستمر) اسرائیل از اجازه به احداث فرودگاه، یا بندر دریایی، یا توانایی صادرات کالاها و محصولات‌شان، یا آزادی شهروندان و تجارتش برای سفر به خارج از نوار غزه است. در عوض، این عقب‌نشینی یک تصمیم استراتژیک برای گسترش، نه کاهش، کنترل سرزمین فلسطین از طریق انتقال پرسنل و تجهیزات نظامی از غزه برای ترویج شهرک‌سازی در کرانه‌ی باختری بود.

عقب‌نشینی نظامی از غزه صرفاً آرایش مجدد نیرو در مرزها بود. ارتش اسرائیل مرز زمینی را با حصارها و دیوارهایی محصور کرد که تجهیزات پیشرفته‌ی شناسایی، برج‌های تک‌تیرانداز و سنگرهای مسلح از آن حفاظت می‌کرد. من بارها در نزدیکی آن حصار بوده‌ام، یعنی در فاصله‌ی ۱۰۰ یاردی [حدود ۹۰ متری] آن، در فاصله‌ی ای که هر کسی در خطر شلیک از سوی تک‌تیراندازان قرار دارد. نیروی دریایی اسرائیل در ساحل دریا گشت‌زنی می‌کند و ماهیگیری را که یکی از فعالیت‌های اقتصادهای اصلی غزه است، به نوارهای هرچه باریک‌تری محدود می‌سازد. اسرائیل شبکه‌ی اینترنت را کنترل می‌کند و به‌طور مداوم منطقه را با پهپادها زیر نظر دارد. تمامی ورودی و خروجی از نوار و عبور هر گونه کالای تجاری و بشردوستانه تحت کنترل است.

نیاز من (و نیز همگان) به داشتن مجوز از ارتش اسرائیل برای ورود به غزه گواهی بر این کنترل مستمر است، و زمانی که اسرائیل در پاسخ به حمله‌ی حماس، به سادگی تمامی آب، سوخت، مواد غذایی و پزشکی را قطع می‌کند این کنترل از همیشه گسترده‌تر است.

حماس تا سال ۱۹۸۷ وجود نداشت و در آن زمان برای شکستن وحدت فلسطینی‌ها که در نخستین «انتفاضه» آشکار شد، اسراییل تشکیل آن را ترغیب می‌کرد. نزدیک به ۱۰ سال بعد، زمانی که اقامت من در غزه شروع شد، فقط یک گروه حاشیه‌ای بود. جوانانی که من را در پیاده‌روی در غزه همراهی می‌کردند، به‌آرامی به طرفداران حماس به‌عنوان «دیوانه‌های ریشو» اشاره می‌کردند.

حماس در سال ۲۰۰۶ وارد سیاست شد. من شاهد شوک غزه از پیروزی آن‌ها بودم. تقریباً همه برای من توضیح دادند که این انتخابی از سر ناامیدی بود. در آن زمان، دولت عرفات - تشکیلات خودگردان فلسطین که به‌عنوان بخشی از بیانیه‌ی اصول اسلو تشکیل شد و به انتفاضه‌ی اول در سال ۱۹۹۳ پایان داد - به مدت ۱۳ سال در قدرت بود. به دلیل فساد این تشکیلات و امتناع اسرائیل از پایبندی به توافق گسترش خودمختاری فلسطین، مردم شاهد هیچ بهبودی در کیفیت زندگی خود نبودند. زمان رهبری جدید فرارسید و تنها گزینه حماس بود.

اسرائیل، تشکیلات خودگردان فلسطین و تقریباً تمام قدرت‌های غربی، به‌ویژه ایالات متحده، به‌جای همکاری با دولت جدید و منتخب قانونی، بلافاصله تحریم کامل کالایی و تدارکاتی را که هنوز پابرجاست، به‌راه انداختند.

زمان‌بندی و دلایل حمله‌ی حماس شبیه دلایلی است که به وقوع انتفاضه‌ی اول منجر شد: به‌حاشیه راندگی و بی‌اعتنایی مطلق. مجموعه‌ای از عوامل، از جمله قصد آشکار دولت راست افراطی اسرائیل برای الحاق کرانه‌ی باختری، حملات روزافزون شهرک‌نشینان کرانه‌ی باختری به فلسطینیان، تداوم هتک حرمت به اماکن مقدس اسلامی، و سلسله توافقی‌های «صلح» انجام شده و در دست انجام با کشورهای حوزه‌ی خلیج‌فارس که هیچ‌یک از آنها توافق را مشروط به رفتار عادلانه با فلسطینی‌ها نکرده است؛ همه شاهدهی بر آن هستند. همه‌ی این‌ها بر شرایط وخیم زندگی در غزه انباشته

شد: نرخ وحشتناک فقر و بیکاری، فقدان تقریباً کامل آب آشامیدنی، و مراقبت ناکافی بسیار ناامیدکننده‌ی پزشکی. اکثریت قریب به اتفاق جمعیت غزه هرگز نتوانسته‌اند پا را از این نوار ۵×۲۵ مایلی بیرون بگذارند.

نکوهش روش‌های وحشتناک حماس کار آسانی است. خودم یک بار توسط هوادارانش تعقیب شدم و نزدیک بود با لوله‌های فلزی زنگ‌زده کتک بخورم. اما حتی اگر نتانیا هو در مأموریت (البته ناممکن) فعلی خود یعنی کشتن همه‌ی اعضای حماس موفق شود، هیچ کمکی به صلح نخواهد کرد. صلح تنها زمانی اتفاق می‌افتد که میلیون‌ها فلسطینی در نوار غزه، اورشلیم شرقی و کرانه‌ی باختری از کرامت، فرصت و حقوقی انسانی برخوردار شوند که همه‌ی انسان‌ها شایسته آن هستند.

پیوند با منبع اصلی:

<https://www.counterpunch.org/2023/10/19/gaza-interrupted/>